

پیداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

شکی نیست، ایرانی‌ها

با عربهایی که نیاکان

آنها را کشته اند

پدرکشتگی دارند

حکومت‌های

مذهبی یعنی

حکومت‌های

دزدی - رضا فاضلی

شماره ۴۲ - سال هشتم - خرداد ماه ۱۳۸۸ ایرانی

می ۲۰۰۹ میلادی - ۱۳۸۸ عربی تحمیلی

ما هیچگونه بی احترامی و جنگی را نسبت به مسلمانان و سایر مذهبی‌هایی که نمیدانند دین چه بر سر آنان آورده است تشویق نمی‌کنیم، کنکاش و تلاش ما که گاهی ناخواسته به نظر توهین آمیز هم میرسد با کسانی است که در لباس پرفسور و دکتر و مهندس و دانشگاه دیده پرچمدار اندیشه‌های ضد بشری و ویرانگر دینی در میان مردم گردیده‌اند.

دکتر م - مهر آسا

بررسی و تأملی در کتابهای مشهور به آسمانی!!

قرآن بخش (۱۳)

سوره ۶ الانعام (چهارپایان)

در مصحف‌های قرآن این سوره را مکی نوشته‌اند و منظور این است که در مکه نازل و یا نوشته شده است.

این سوره چون در مکه نوشته شده است، سراسر پند، اندرز، تنبیه، تنبیه، تشریح، ناسزا، تهدید، تقبیح، تندخوئی - و گاه نرمخوئی - نسبت به همشهریان مکه‌ای محمد است که ادعای پیامبری و حکومت حضرت را نمی‌پذیرند و حاضر نیستند از محمد پیروی کنند و تن به فرمانروائی او بدهند.

از همان ابتدای دعوی پیامبری محمد، تمام شواهد و قرائن نشان میداد که آن حضرت نیت اصلی و بنیادیش حکومت بر اعراب نجد و حجاز بود و ادعای پیامبری از سوی الله دستاویزی بود برای رسیدن به هدف. البته در نهایت این امر به تحقق پیوست و او با جنگ‌های متعدد و سرانجام فتح مکه، به هدف غائی‌اش رسید.

این سوره طولانی و شامل ۱۶۸ آیه است که اگر خواننده معنای فارسی آن را به دقت بخواند، از انشاء و ادبیات و مفاهیم ضعیف و گاه مهمل گفتار و نوشتار شگفت زده می‌شود که این فصاحت و بلاغت ادعائی در کجاست؟! مجموعه‌ای از سخنان خیال پردازانه و توهمی و به دور از ذره‌ای واقعیت برای ایجاد وحشت در مردمان آن زمان تا از بیم خدائی که خیرالماکرین، قاصم الجبارین، قاهر، قاتل، نابودکننده،

دکتر ناصر انقطاع

فرورفتن انگشت در سنگ!! و آشنایی

به راه‌های آسمانی!!

آدمی هرچه از نادانی، دروغ‌گویی، و چرند نویسی گروه آخوندها بگوید و بنویسد هنوز اندکی از بسیار، و مستی از خروار نگفته است.

در کتابی که در سال ۱۳۶۰ خورشیدی (سه سال پس از فتنه خمینی) در ایران به نام «پیشگویی پیشوایان» چاپ شده است، به اندازه‌ای یاوه، و پرت و پلا نوشته شده که باید برای بررسی تراز بیهوده نویسی و یاوه پردازی آن، دهها و یا سدها کتاب دیگر نوشت.

در بررسی‌های پیشین نوشتیم که چون مردم ایران از واژه‌ی «امام» در جمهوری آخوندی بیزار شده‌اند، نام کتاب را بجای «پیشگویی‌های امام‌ها»، «پیشگویی‌های پیشوایان» نوشته‌اند.

بهر روی در برگ ۲۹ این کتاب چنین آمده است. (آنچه را که درون پراتر می‌خوانید از «نویسنده» است)

راوی گوید (راوی کیست، خدا می‌داند!!) از امام جواد علیه‌السلام پرسیدم علامت امام چیست؟ فرمود، هنگامی که بتوانید این کار را بکنید.

پس، دست خود را بر سنگ نهاد، انگشتانش در سنگ فرو رفت! (امام، لیزر داشته!) و دیدم که آهن را بدون آنکه درآتش نهد بر سنگ نهاد و مهر خود را بر سنگ زد و نقش بست!

شما اندکی به این نوشته بیندیشید و ببینید مانده در رویه‌ی ۳

این آیه مانند بسیار آیات دیگر از کتاب بودن قرآن در همان زمان خبر می‌دهد و نشان از آن دارد که موضوع وحی و الهام شفاهی دروغی بیش نیست و حضرت محمد خود نوشتن و تدوین این کتاب را عهده دار بوده است.

چنان‌که اشاره شد چون این سوره در مکه نوشته شده است، سراسر پند و تنبیه و ایجاد وحشت از عذاب آخرت است که اگر مردم مسلمان نشوند گرفتار جهنم و آتش و مار غاشیه و... خواهند شد. بدیهی است مردم نیز می‌خندند و او را مسخره می‌کنند. از این روی وجدان محمد از قول الله چنین می‌گوید: آیه ۳۵ الله خطاب به محمد:

«چنانچه انکارشان بر تو سخت می‌آید، حتا اگر توانی نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی بر آسمان برافرازی و آیاتی برایشان بیاوری، و اگر خدا می‌خواست می‌توانست همه را هدایت کند. پس تو از آن جاهلان مباش»

عربی این آیه آنچنان نارسا و ناقص است که آدمی حیرت می‌کند فصاحت و بلاغت این کتاب در کجاست؟ من این معنا را از سه ترجمه به زحمت سر هم کرده‌ام؛ تازه معنای درستی به دست نمی‌دهد و باید ماله کشی کنیم و چنین نویسیم:

«ای محمد اگر از انکار یا اعتراض آنها دررنجید، ناراحت نباش. زیرا تو حتا اگر بتوانی در زمین تونل بزنی و یا بر آسمان با نردبان بالا روی و برایشان آیات و معجزات آوری، هنوز آنها ایمان نمی‌آورند چون جاهلند و خدا نمی‌خواهد هدایت شوند. و شما از گروه جاهلان مباش»

توجه داشته باشیم این همان الله و محمد است که بارها قریش و منکران به او گفته‌اند یک معجز کوچک مانند همانهایی که برای موسی و عیسا به گوش ما می‌خوانی نشان بده تا ما به تو و خدایت ایمان آوریم. اما از جانب خدا می‌گوید اگر شما نردبان به آسمان گذاری باز باورت نخواهند کرد. این بحث، یکی از بزرگترین مغالطه‌ها و دروغ پردازی های قرآن است که هم خودش می‌دوزد و هم خودش تنش می‌کند. تو از کجا می‌دانی با دیدن معجزه ایمان نمی‌آورند؟! خیر چنین نیست. این تویی که هیچ معجزی جز پُر روئی و سماجت نداری؛ و معجزات منتسب به موسی و عیسا نیز همه دروغ و یاوه است. هیچ قدرتی نمی‌تواند چوب را مار کند و یا مَرده‌ی درون گور را زنده بیرون آورد. اینها همه دروغ و یاوه‌اند فزون بر این دروغ های بزرگ، آیه می‌گوید: خودش نمی‌خواهد کافران هدایت شوند و محمد دارد آب در هاون می‌کوبد!

آیه ۳۶ خطاب است به خود حضرت:

«انما یستجیبُ الذین یسمعون و الموتا یبعثهم الله ثمَّ الیه یُرجعون»
معنی: «دعوت تو را تنها کسانی اجابت می‌کنند که می‌شنوند. مُردگان برانگیخته می‌شوند و برمی‌گردند به سوی الله»

توجه کنید به فصاحت و بلاغتی که ادعا می‌کنند در قرآن وجود دارد...! دو موضوع کاملاً متفاوت در یک آیه ۹ کلمه‌ای. مانده در رویه‌ی ۷

سوزاننده و گدازنده است، به محمد بگروند و تن به اطاعتش بسپارند. آیه نخست:

«الحمد لله الذی خلق السماوات و الارض و جعل الظلمات و النور ثم الذین کفروا بهم یعدلون» «ستایش خدائی را که آسمانها و زمین را آفرید؛ و تاریکی و روشنائی را به وجود آورد. با وجود این کافران به خدای خود شرک می‌آورند (شبیبه خدا را می‌سازند)

می‌گوید: آسمان ها و زمین را آفرید؛ نور و تاریکی را درست کرد؛ و با وجود این کار - لابد مهم - کافران از خدای خود عدول کردند! توجه فرمائید:

۱- این خالق آسمان ها و زمین نمیداند که خورشید جزئی از آسمان است، یا منبع نور و ظلمات؟ چون خلق زمین و آسمان را جدا از ابداع نور و ظلمت بیان می‌فرماید.

۲- همین خدای دانا به سراسر کائنات، نمیداند ظلمت پدیده‌ای تجریدی و مادی نیست و عدم و وجودش بستگی به بود و نبود نور دارد. وقتی نور به هر دلیل نباشد، تاریکی پدید می‌آید.

۳- می‌فرماید کافران این را قبول نکردند و به خدای خویش کافر شدند! کافرانی که نه محمد را قبول دارند و نه الله‌اش را، و بت پرستند، چگونه به خدای خود کافر شدند؟!!

اما فزون بر این بی‌مایگی، شگفتی این است که این خدای قرآن در کتابش مرتب از خود تعریف و توصیف و ستایش می‌کند!

آیه ۲:

«هُوَ الذی خَلَقَکُمْ مِنْ طینِ ثمّ قضی اجلا و اجلٌ مُسمی عندہ ثم انتم تموتون»

«او کسی است که شما را از خاک رس آفرید پس اجل و مرگ را بر همه مسلط کرد. اجلی که حتمی است و در دست اوست. پس هنوز شما به تردید خود پایدارید»

بدن ما همانند گوسفند و گاو و اسب و دیگر چهارپایان از گوشت و استخوان و رگ و پی، درست شده است؛ همانند آنها نفس می‌کشیم و زاد ولد می‌کنیم. چگونه این الله مکه و مدینه، گوشت و استخوان ما را از خاک رس ساخت در حالی که معلوم نیست دیگر موجودات زنده را از چه و چگونه ساخته است! آیا کسی نبود از محمد بپرسد پس شتر و گوسفند و اسب را الله چگونه ساخت؟

آیه ۷:

«ولونزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلّمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحرٌ مبین»

قرطاس یعنی کاغذ؛ و معلوم می‌شود که در زمان حضرت محمد در حجاز و میان اعراب کاغذ وجود داشته و کتاب ها را بر روی کاغذ می‌نوشته‌اند و این کاملاً خلاف ادعای غلط مسلمانان است که آن مردمان را جاهل می‌نامند... معنای آیه چنین است: «اگر ماکتایی بر شما بفرستیم که منکران کاغذ آن را نیز لمس کنند، باز ایمان نمی‌آورند و می‌گویند این چیزی جز سحر مشخص نیست»

فرورفتن انگشت در سنگ!! و... مانه از صفحه‌ی نخست

آیا جز یک آدم دیوانه، یک آدم حشیش کشیده. یک آدم بنگ زده، و یک آدم گستاخ در دروغگویی، کسی دیگر چنین یاوه‌هایی را می‌نویسد نخست اینکه: مگر چند هزار امام در آن زمان بوده، که راوی را سر درگم کرده بود، و بدنبال «امام، راستین می‌گشته و نشانه‌های امامت را جستجو می‌کرده.

دوم اینکه: راوی!! می‌گوید: از «امام جواد» پرسیدم علامت امام چیست؟ پس امام را می‌شناخته، و دیگر نیازی به این چشم‌بندی‌ها نبوده است.

سوم اینکه: آن امامی که چنین نیرویی دارد (و بگفته‌ی راوی! همه‌ی امام‌ها نشانی‌شان چنین است)، چگونه آدمی بنام «شمر» پیدا می‌شود که سر امام حسین را گوش تا گوش می‌برد؛ و امام نمی‌تواند حتا پایداری کند و دست‌کم انگشت خود را بر دشته‌ی پولادین او بزند، و تیغه‌ی آن را نرم و فتیله و، لوله کند.

در جای دیگر این کتاب (برگ ۳۰) از زبان علی فرزند ابیطالب

می‌نویسد:

«من (علی) به راههای آسمانی آشناترم، از راههای زمینی!» شما سراسر قرآن را بخوانید. سراسر گفته‌های محمد پیامبر را بخوانید. سراسر گفته‌های علی را بخوانید. آنگاه بخوبی پی می‌برید که نه محمد و نه علی و نه حتا در قرآن، از قاره‌ای به نام اروپا، و یا آنسوی چین (ماچین!) چیزی گفته و نوشته نشده است. چگونه علی راههای کلهکشانی را می‌شناخته؟!

آدمی که به همه‌ی راههای آسمانی آگاه بوده، و به گفته برگ هفدهم همین کتاب آینده را می‌دانسته. با همه‌ی زبان‌ها سخن می‌گفته، حتا زبان حیوانات را می‌دانسته، چگونه نمی‌دانست که «ابن ملجم» در گوشه‌ی مسجد در کمین گشتن اوست؟ و چگونه نمی‌دانسته که نماینده‌ی نادان او، (ابو موسی اشعری).. فریب «عمرو عاص» را می‌خورد و او را از خلافت برکنار می‌کند؟!

در برگ ۱۷ کتاب آمده است:

پیغمبر فرمود: شب معراج به من وحی شد که علی را وصی خود گردانم و امامان را از نسل او.

پیغمبر سپس فرمود: آخرین آنها (امام زمان) کسی است که عیسا پسر مریم پشت سرش نماز می‌گذارد (دقت کنید، عیسا مسیح که خود پیامبر و آورنده‌ی کیش ترسا است پشت سر یک امام موهوم. نماز اسلامی می‌خواند!!)

در دنباله‌ی این نوشته‌ی پرمغز!! و گهربار!! چنین آمده است.

امام زمان هنگامی می‌آید که زمین از ظلم و جور، پُر شده است و کسانی را که باید کشته شوند، نجات می‌دهد. و هدایت می‌کند گمراهان را. و کورها را بینا می‌کند. مریض‌ها را شفا می‌دهد. (امام پزشک هم هست منتها شمشیر هم به دست دارد، و آنقدر آدم می‌کشد که تا زیر شکم اسبش را خون می‌گیرد)

راوی سپس از زبان محمد دنبال می‌کند و می‌نویسد:

... عرض کردم پروردگارا: این، در چه زمانی است؟

وحی آمد. آن هنگامی است که علم، مرتفع و جهل ظاهر گردد. قرائت قرآن زیاد، و عمل‌کننده به آن کم باشد. گشتار مردم زیاد، و فقیه راهنما کم باشد. فقیه گمراه‌کننده و خائن بسیار باشد. ظلم و فساد شایع شود. فرماندهان کافر و اولیای امور فاسد، و یاران‌شان ستمگر باشد...

می‌گویند: روزی مُرده‌ای را از کوچه‌ای می‌بردند، و گروهی بدنبال آن حرکت کرده به سر و سینه‌ی خود می‌زدند.

کودک ده - دوازده ساله‌ای که با پدرش از آن راه می‌گذشت، به

پدرش گفت بابا، این را کجا می‌برند؟

پدر پاسخ داد: این مُرده را به جایی می‌برند که نه فرش دارد، نه وسایل زندگی نه خوراک، نه پوشاک و نه وسایل آسایش.

کودک گفت: پس او را به خانه‌ی ما می‌برند بابا؟!

هنگامی که در این کتاب، به نشانه‌های زمان ظهور امام زمان موهوم اشاره می‌کند می‌بینیم درست شرح حال کشور ما را می‌دهد.

در سرزمین ما نیز هم اکنون، دانش و دانشمندان و دگراندیشان، در زندان و زیر فشار هستند، و نادانان و ستمکاران بر سر کار. خواننده قرآن فراوان، و عمل‌کننده به آن کم است. گشتار مردم زیاد، و فقیه پاکدل و پاکدست اندک، فقیه گمراه‌کننده و خائن (ولی فقیه، یا فقیه رهبر!) فراوان، و یکی از آنها بر سر کار) ستم و بیداد شایع. فرماندهان خداناشناس. اولیای امور فاسد و یاران آنها، (بسیجی و سپاهی و امنیتی) ستمگر و خونریز باشند.

بابا، این که شرح حال جمهوری آخوندی است

بابا، این مُرده را دارند به خانه‌ی ما می‌برند!!!

در شماره‌ی ۴۱ بیداری از شما خواسته بودیم در تهیه‌ی یک آمارگیری ما را یاری دهید، شمار پاسخ دهندگان بسیار کم بود. فراموشی و کمبود زمان می‌تواند انگیزه‌ی این کاستی باشد. از شما خواننده‌ی گرامی خواهش می‌کنیم در تهیه‌ی این آمار ضروری حتماً کوشش کنید و آنرا برای ما بفرستید.

در رثای یک دوست و

در ثنای یک قهرمان

رضا فاضلی رفت، و چه زود. سپاس که همزمان او هنوز هستند تا راهش را ادامه دهند و نام او را در اوراق زرین عصر روشنایی ایران جاودان سازند.

رضا فاضلی بابک وار به میدان نبرد آمد، اما در پیکار با اهریمنان جان نسپرد، بلکه یک بیماری دردناک قهرمان دلاور وطن ما را از میدان بدر برد. او با رفتن نا به هنگامش دوستان خود را به سوگ نشاند. دوستانی که مانند خود او، مرگ بابک واری را برایش انتظار می کشیدند.

او یکی از پیکارگران شجاعی بود که همچون یعقوب لیث به ولی فقیه می گفت: میان من و تو در این نبرد تاریخی و سرنوشت ساز ایران، شمشیر (خرد) داور خواهد بود. افسوس که بیماری جانکاهش، مانند یعقوب، به او مهلت ادامه ستیز با اهریمنان را نداد.

با این همه بجای سوگواری در مرگ او، شایسته است که در رثای او پیمان ببندیم و راه او و دیگرانی که برای بیداری و آگاهی مردم ایران می کوشند، دنبال کنیم. بکشیم تا مانند او خرد را پاس داریم و بگسترانیم و با خرد به جنگ اهریمنان برویم.

و به یاد داشته باشیم که رضا فاضلی، گرچه از میان ما رفته ولی نمرده است، زیرا آثار خدمات او هرگز از میان نخواهد رفت. بذرهایی که او و دیگر خردورزان ایرانی در عرصه فرهنگ ایران پراکنده اند، هم اکنون تبدیل به نهال هایی شده اند که با تنومند شدن آنها، به زودی همه شاهد به میدان آمدن دهها و سدها رضا فاضلی در میان خود خواهیم بود که با تاریک اندیشان حاکم بر ایران پیکار خواهند کرد و بنیاد حکومت قرون وسطایی آنان را برخواهند انداخت.

پاریس هفدهم فروردین ۱۳۸۸ - هوشنگ معین زاده

بدرود با پهلوان فاضلی

آنقدر خوب و عزیزی که به هنگام وداع

حیفم آمد که تو را دست خدا بسپارم. ای کاش خدایی بود، که تو گرامی را به دست او بسپاریم، بی خیال جوانمرد...، تو را به قلب آگاه خردمندان و خاطر دانای جوانان میهن ات می سپاریم که تا پایان کار جهان زنده و جاودان باقی بمانی. سیاهش لشگری



سنگری که خالی شد

در این روزها رزمنده ای سرسخت از جمع مبارزان علیه فاشیسم عمامه دار حاکم بر ایران به دیار خاموشان پیوست. مرگ او همانند مرگ هر آدمیزاده ای اجتناب ناپذیر بود، ولی در شرایط حساس کنونی، این بار سنگری استوار بود که خالی می شد.

رضا فاضلی در طول سالها از درون این سنگر، با حربه غریب خروشان برنامه تلویزیونی خود، در سرزمین مادری خویش و در سراسر نقاط دیگر جهان که ایرانیان در آنجا زندگی می کنند به مبارزه بی امان خود ادامه داده بود. نه در مقام یک سردار جنگی یا یک بلند پایه سیاسی، بلکه در مقام تک تیراندازی گمنام، از نوع مردانی چون ستارخان و باقرخان، که انقلاب سرکوب شده مشروطیت ایران را در لحظاتی که شکست خورده تلقی می شد با آستی ناپذیری خود نجات دادند و ورق سرنوشت را بکلی برگرداندند.

زندگی شخصی رضا فاضلی، پس از مرگ جنایتکارانه و غم انگیز فرزندش زندگی دردمندانهای بود، ولی این دردمندی هرگز او را به نومیدی نکشاند. مرگ او نیز مرگ سرباز گمنامی بود که تا آخرین نفس در جبهه جنگیده بود.

به خاطر این رزمنده آستی ناپذیر علیه واپسگرایان یک نظام قرون وسطایی که کوشای برقراری خلافت شیعه در کشور ظلمت زده و اشغال شده خویش است، درود بفرستیم و با ادامه راه او روانش را شاد کنیم.

پاریس هفدهم فروردین ماه ۱۳۸۸ - شجاع الدین شفا

پیدایش دین

قرن نوزدهم میلادی را باید «قرن پژوهش در باره پیدایش دین» نامید. از آغاز همین قرن است که دانشمندان رشته‌های گوناگون علوم انسانی به بررسی‌های ژرف در باره چگونگی پیدایش دین در دوران پیش از تاریخ بشر پرداختند.

دانشمند آلمانی به نام «ماکس مولر» که از او به نام بنیادگذار «دین‌شناسی مقایسه‌ای» یاد می‌شود به بررسی‌های ژرف در مورد چگونگی پیدایش نخستین اندیشه‌های دینی بشر پرداخت.

وی گفت اندیشه‌های دینی با برداشت‌ها و تصورات انسان‌ها در باره طبیعت و نیروهای طبیعی آغاز می‌شود، و انسان‌های پیش از تاریخ به نیروهای طبیعت «شخصیت» می‌دادند. نخستین بشرهایی که به روی کره زمین نمایان شدند از نیروهای طبیعی به شدت حساب می‌بردند و به پرستش آنها می‌پرداختند.

مولر، ادامه می‌دهد، اعتقاد به وجود (روح) یکی از باستانی‌ترین، کهن‌ترین باور داشت‌های انسان به شمار می‌رود.

«هربرت اسپنسر» فیلسوف انگلیسی می‌گوید «آغاز اندیشه‌های دینی و تولد دین را باید در موضوع خواب دیدن جستجو کرد. نیاپرستی یا پرستیدن روح اجداد یکی از کهن‌ترین باور داشت‌های دینی است. این فیلسوف می‌افزاید، بشرهای پیش از تاریخ از آغاز که مُردگان خود را می‌دیدند به این نتیجه رسیدند که مُردگان هنوز به نوعی دیگر به زندگی ادامه می‌دهند.

نخستین موجوداتی که بشر اولیه به پرستش‌اش پرداخت ارواح مُردگان، پدران، مادران و بزرگان قوم و قبیله بودند. انسان‌های پیش از تاریخ نه تنها به ارواح مُردگان خود احترام می‌گذاشتند بلکه به شدت از آنها می‌ترسیدند «اسپنسر» ترس و وحشت را یکی از پایه‌های اساسی بسیاری از دین‌ها و مذهب‌ها می‌داند.

«ادوارد تایلور» مردم‌شناس انگلیسی می‌گوید، جُز اجداد باستانی بشر، انسان‌های نیمه وحشی امروز نیز نه تنها برای جانداران اعتقاد به روح دارند، بلکه سنگ و کوه و دریا و بیابان را نیز دارای «روح» می‌شناسند. «ویلهم ووندت» روان‌شناس مشهور آلمانی نیز می‌گوید: ریشه اندیشه‌های دینی را باید در ترس و وحشت جستجو کرد.

یکی از بزرگترین دین‌شناسان جهان «جیمز فریزر» می‌گوید، نخستین بنیادگذاران باورهای دینی در دوران زندگی اولین انسانهای پیش از تاریخ را می‌توانیم «جادوگران» یا «ساحران» بنامیم. روحانیان دوران‌های پیش از تاریخ بیشتر «ساحر» «افسونگر» و «طلسم‌بند» بوده‌اند تا به معنای «روحانی» که بعدها شناخته شدند، این جادوگران حتی «حکیم» یا «طیب» جامعه خود بودند و می‌کوشیدند تا با خواندن وردها و چرخ زدن به دور بیمار او را درمان کنند این افراد از نظر مردم با عالم غیب و دنیای ارواح ارتباط داشتند و به همین دلیل بسیاری از

مردم در زمان پیدایش پیامبران از آنان توقع اعجاز یا انتظار معجزه داشتند.

برخی از دین‌شناسان کهنگی اندیشه‌های دینی را بیش از دو میلیون و پانصد هزار سال می‌دانند. بررسی‌ها و پژوهش‌های جامعه و مردم‌شناسان به روشنی نشان داده‌اند که پدیده دین به مانند سایر پدیده‌های اجتماعی - انسانی پیوسته در حال تغییر و دگرگونی بوده است. بطور کلی دین و مذهب پدیده‌ای است زمینی و بشر ساخته و ربطی به دنیای غیب و الهام آسمانی ندارد.

بزرگترین توهین تاریخی برای ایرانیان، پذیراندن زوری (تحمیل) اسلام، دین بربرهای تازی بر آنان بوده است. باقی ماندن ایرانیان در این دین پذیرش این توهین به گونه رسمی آن و با کمال میل می‌باشد.

پهلوان در خاک

هر شب ستاره‌ای به زمین می‌کشد و باز

این آسمان غم‌زده، غرق ستاره است
گهگاه خامه از نوشتن آنچه که در درون آدمی
می‌جوشد، براستی ناتوان است. و این درست هم اکنون است
که می‌خواهم برای رضا فاضلی بنویسم.

از دست دادن رضا فاضلی گرامی، برای من که دوستی
پنجاه ساله با او داشتم، براستی تکان دهنده و جاتگاه بود
او، در راه آزادی و آگاهی ملتش گرامی‌ترین، گرامیان
خود، یعنی فرزندش را از دست داد. اما خم بر آبرو نیاورد، و
دلیرانه تر، بی‌باکانه تر، و نستوه‌تر با رژیم مرگ و خون و نادانی
جنگید.

ولی سرانجام این پهلوان در ستیز با مرگ، به خاک رفت.
بامید روزی که پهلوانان دیگر، آرمان و آرزوی بزرگ او را
برآورند.
دکتر ناصر انقطاع

اسلام دین پایین تنه

همبستری با زن (بچه)، پیش از اینکه ۹ سالش تمام
شود جایز نیست. اما سایر کامجویی‌ها مانند لمس
شهوة آمیز او و در آغوش فشردنش و مالیدن ران به
ران او اشکالی ندارد و این قبیل کارها را با دختر
شیرخواره هم می‌توان کرد.

نوشته روح کثیف روح‌اله خمینی در مسئله ۱۲ کتاب
تحریر الوسیله صفحه ۴۳۰

سیاوش لشگری

چرا مسیحیان ایرانی نوروز را جشن نمی‌گیرند

را بهترین نقطه امن جهان برای زندگی خود و فرزندانشان بیابند. ایران تعلق به ایرانیان دارد نه مسلمانان، نه مسیحیان، نه کلیمی‌ها و بهایی‌ها و غیره، البته احترام ویژه به زرتشتی‌ها که نیاکان ارجمندها در برابر نیروی مهاجم و اهریمن سرخم نکردند و با دادن خون و مال و جان نام ایران را بلند آوازه نگاهبانی نمودند، احترام به خویشتن و خود ایران است. همه‌ی ایرانیان باید از زرتشتی‌ها بیاموزند جشن‌های نوروزی را که شیرازه کتاب چند هزارساله میهن‌شان است نگهداری کرده و در برابر بیگانگان و بیگانه پرستان پرچم‌اش را برافرازند. هرکس در ایران به دنیا آمده، زندگی کرده، ازدواج نموده کار کرده، فرزندان شده مدیون آن خاک است و باید نوروز را جشن بگیرد. به همانگونه که زرتشتی‌ها نوروز را بدون خواندن دعای اسلامی و گذاردن قرآن بر روی سفره‌ی هفت سین خود برگزار می‌کنند.

«جشن بزرگ نوروزی در نیویورک»

عده‌ای از هم‌میهنان بدون ادعای ما چند سالی است که در نیویورک جشن نوروز را به بهترین شکلی به نمایش می‌گذارند که امسال از بزرگی، زیبایی، رنگارنگی و تنوع، شگفتی آفریدند، کاری که در خود ایران هم تاکنون انجام نشده است. از برگزارکنندگان این جشن ملی که عاشقان راستین میهن خود هستند سپاسگزاری می‌کنیم، آنها نشانه یک همکاری غیر ممکن را ممکن ساختند. درود همه‌ی ایرانیان بر آنها باد

ک - ملک

امام زمان

پرسش منطقی: آیا می‌توان خود را پیرو شیعیگری «شش زوجی» دانست و به وجود امام غایب باور نداشت؟

پاسخ منطقی: خیر، انتظار «ظهور» مهمترین اصل این مذهب است (یعنی دکان مفتخوری ملایان را نتوان بست مگر به بهای فدا کردن جان خود. تازه دوباره باز می‌کنند، مگر با کمبود احمق درگیر هستیم؟) نتیجه‌گیری: برای باور داشتن به زنده بودن بشری به سن یکهزار سال می‌بایستی (اولترا) احمق بود.

مسیحیان ایران اعم از آشوری‌ها و یا ارمنی‌ها که یکی از مرفه‌ترین و آسوده‌خیال‌ترین اقلیت‌های قومی در ایران بودند و هرگز فشارهایی را که کلیمی‌ها و بهایی‌ها (دو اقلیت مذهبی دیگر) و حتی کردها تحمل می‌کردند نداشتند چرا خود را ایرانی نمی‌دانند، که اگر میدانند چرا تنها جشن بزرگ ایرانی نوروز را که باقیمانده ده‌ها جشن دیگر است جشن نمی‌گیرند؟

مگر جشن نوروز یک جشن ضد اسلامی نیست، مگر اسلامی‌ها نمی‌خواهند این تنها جشن باقیمانده را هم از بین ببرند، چرا اقلیت مسیحی ایرانی در کنار مردم زیر فشار ایران نمی‌ایستند که اعراب زادگان این جشن و این هویت و این ستون ایرانی‌ماندن را از بین نبرند؟

چگونه است ایرانی‌های غیرمسیحی هر روز بیشتر و بیشتر از گذشته کریسمس مسیحی‌ها را جشن می‌گیرند حتی مسلمانهای کاسه از آش داغ‌تر کباب‌ها را در شب کریسمس و ژانویه پیش از خود مسیحی‌ها رزرو می‌کنند و در جشن و شادمانی آنها شرکت می‌کنند.

نوروز یک جشن مذهبی نیست که شما خود را کنار می‌کشید، نوروز یک جشن میهنی و ملی است که به همه‌ی اقوام از کرد و آشوری و ارمنی و بلوچی و لر و فارس تعلق دارد، هرکسی که در ایران به دنیا آمده باشد ایرانی است، حتی اگر پدرش و مادرش یا پدر و مادر بزرگش از کشور دیگر باشند، فرزندان مکزیکی‌ها و ایرانی‌ها که در آمریکا بدنیا می‌آیند آمریکایی هستند و اگر در فرانسه به دنیا بیایند فرانسوی می‌شوند انسان یک‌علاقه ویژه به زادگاه خود دارد، حتی‌علاقه ویژه‌تری دارد به آن شهر و دهات و کوچه و خانه‌ای که بر روی خشت آن می‌افتد و چشم به جهان می‌گشاید و آب و هوایش را می‌نوشد و استنشاق می‌کند مگر مسیحی‌ها که در ایران به دنیا آمده‌اند، شناسنامه آنها ایرانی نیست، مگر شناسنامه آنها به فارسی نوشته نشده است، مگر با غذاهای ایرانی بزرگ نشده‌اند، مگر با آب و نان ایرانی رُشد نکرده‌اند، مگر درس خود را در مدارس روی خاک ایران نخوانده‌اند، اقلیت بودن و احتمالاً بدلیل اقلیت بودن مورد ستم اکثریتی نادان هم قرار گرفتن، ایرانی بودن را از کسی نمی‌گیرد، اگر مسیحی‌ها از بعضی مردم ایران دلخوری دارند، از خاک و هوا و غذا و فضای ایران که همه چیز به آنها داده است نباید دلگیر باشند، اگر از یک آشوری و یا ارمنی که در ایران به دنیا آمده است بپرسید کجایی هستی نمی‌تواند بگوید من عراقی یا ارمنستانی هستم، که اگر بگوید درست نیست، و حتی خواهد گفت من ایرانی‌ام. ایران می‌تواند همیشه جای امنی برای همه‌ی اقوامش با هر دین و زبان و آیینی باشد و بدون شک دوباره روزی خواهد رسید که ایرانی‌ها اعم از کلیمی و مسیحی و سایر گروه‌های دینی و قومی ایران

خانم نضال نعیه - نویسنده عراقی

مترجم - ح - صیادی روشنفکر کرد

ما اعراب به همان تاریخ بربریت برگشته ایم

رفتار کلی ناسیونالیست های عرب رونوشتی است از طرز اندیشه سلفی های کویری «بدوی» که کولاک هایش از بدوی بودن اعراب سرچشمه می‌گیرد. در قرن هفتم میلادی وبا و آفتی پیدا شد که به هر جای دور و نزدیکی رسید به خرابات منقلبش ساخت و آنها را به موهومات برگرداند با گفته های درهمی که هیچ انجام شدنی نبود.

پس از اینکه «در آن زمان» هوش و رشد دینی اعراب شرم آور گردید (مسلمان شدند) و بعلمت تجارب خونین و ناموفق، اینبار خود را تبدیل به ناسیونالیسم عرب نمودند! و مشغول به شعار دادن و ایراد خطابه های پیچیده و تشکیل احزاب ملی گرا و دم و دستگاه رستاخیز اعراب که از بزرگی و جوانمردی های ناسیونالیست های اعراب سخن می‌گفتند. این جوانمردان چه کسانی بودند؟ که به زور شمشیر به اشغال زمین های مردم و به ویران کردن تمدن های شرقی و فاسد کردن مغز انسانها و نیرومند کردن عصبیت های بین مردم، زورگویی برای تحمیل یک زبان و یک دین و یک فرهنگ، آن هم به زور شمشیر. که با ربودن زنهایشان و غارت املاکشان، دریافت جریمه و جزیه و بدهکار کردن زندگان و انداختن آهن داغ برگردن مردم، برای برده کردن آنان، بپا ساختن آبشارهای خون، و بنای قله ها از استخوانها و جمجمه انسان، و ترویج فرهنگ مُردن و قربانی و تکفیر و غیره به همراه پایین آوردن بهای انسانی و معرفت انسانی و پس از این همه جنایت، خداوند را جاودان جوانمرد خواندن!

پس از ۴۰۰ سال خلافت عثمانی که سالهای امپراتوری خرافات، زورگویی وحشیانه و بدعت گذاری بود، یک عده از افسران آزادیخواه مصری زمام حکومت مصر را به دست گرفتند و به راه تمدن و نوین سازی رفتند، و مردم را به راه روشنفکری بردند ولی همان اندیشه های عقب مانده سلفی و تکفیری مانع کار آنها شد و ویروس کشنده به همه شیخ نشینان عرب بازگشت و مالک نابسامانی های پی در پی گردید و دردهای سختی برای مردم آورد. پیروزی متعصبین عرب بوسیله نیزه ها و سلاح های کُشنده به حکمرانی مصر بدست آمد، درست مانند پدر بزرگان بدوی آنها که قبلاً از جزیره عربستان به سایر نقاط جهان حمله ور شده بودند، به انگیزه غزوه زیر پرچم (الله) به تعطیل دادگستری ها و حاکمیت ملت پرداختند در حقیقت القاعده، سلفی ها، و اخوان المسلمینی که در کارهای حکومتی و اداری خود ناموفق بودند ولی منطقه های خود را به یک کشور دینی مذهبی ناشیستی برگرداندند، مانند کشورهای عراق و مصر و الجزایر و سودان و موریتانی و یمن. و امروز صف های دراز همین اعراب را در جلوی سفارتخانه های یهودی و مسیحی و کفار می‌بینیم که از جهنم های خود ساخته در حال فرار هستند. ما وارث همه توهین ها و مذلت و شکست های تاریخ

هستیم و به پایین ترین درجه از ملت ها رسیده ایم، بدون استثنا در همه میادین زندگی عقب افتاده ایم، از کار ما هیچ جای سپاسگزاری نیست، ساکت بودن و پنهان کردن گناهانمان و عقب ماندگی هایمان درست نیست، حتی اگر به سود اسرایلی ها بیانجامد.

کار ما پوشاندن کمبودها نیست، مشکل به رژیم های عربی تعلق دارد که عاجز و ناتوان اند و کارشان فریب دادن مردم ناآگاه خویش است. نمونه روشن اینگونه کشورها سوریه است که به بدعت جدید همان اندیشه های قدیمی را ترویج می‌دهند، مردم را از خلاقیت به دور نگهداشته آنها را به بیماری ناسیونالیستی عربی و تفوق ریشه گسی (تبعیض نژادی) کشانده، آنها را به فرهنگ توهین به همه مردم جهان تشویق نموده است. مردم خود را به خشکی سامانه فرهنگی و رشد اندیشه گرفتار کرده و برایشان از سابقه دروغین اعراب داستان ها ساخته است در اصل این کارها بجز کوچک کردن ارج انسانی بیش نیست. ما اعراب به همان تاریخ بربریت برگشته ایم.

بررسی و تأملی در کتابهای مشهور به.... مانده از رویه‌ی ۲

آخر نباید پرسید «تنها دارندگان گوش شنوا دعوت شما را اجابت می‌کنند» و «مردگان زنده شده و بر می‌گردند پیش خدا...» چه ارتباط و چه تناسبی با هم دارند؟! فقط باید تعیین کنید فصاحت این عبارت را...! اگر به دنبال جمله اول می‌گفت: «آنان که حرف تو را نمی‌شنوند مُردگان به ظاهر زنده‌اند» قابل پذیرش بود و ما را بر آن ایرادی نبود. اما مُردگان زنده می‌شوند و پیش خدا می‌روند، چه ربطی به آن عبارت دارد؟

کتاب هائی که در میان پیروان ادیان سامی به آسمانی مشهورند، نه تنها هیچ نکته‌ی مهم و بدیع را در خود نداشته و ارزش بیش از یک بار خواندن آن هم تنها برای پی‌بردن به مفهوم و موضوع درون آنها را ندارند، بلکه مقدار مهملات دورنشان بسیار بیشتر از سخنان درست و نغز است.

ما مردم غیر عرب (حتا بی سواد و کم سواد) هنگامی که قرآن را می‌خوانیم و یا بر ما می‌خوانند، چون معنایش را نمی‌دانیم، به بی ارزشی و مهمل بودن معنا توجه نداریم. دقت کنید در معنا و مفهوم آیه ۴۶ همین سوره که در سه ترجمه قمشه‌ای، مفیدی شیرازی و قدرت الله بختیاری تقریباً شبیه به هم آمده است:

«بگو ای پیغمبر! اگر خدا گوش و چشم شما را باز گیرد و بر دلهایتان مُهر زند، خدائی غیر از الله هست که اینها را به شما برگرداند؟ بنگر که ما چگونه آیات را توضیح می‌دهیم. و آنها، از آن رو بر می‌گردانند»

واقعاً این سخن بچگانه نیست...؟ این گونه می‌خواهند خداشناسی را تفهیم کنند؟ دقت کنید در منطق کلام تا دریابید مؤلف قرآن، آدمی اندک مایه بوده است که حتا از آوردن دلیل و مثال محکم و مؤید عاجز است. شما نخست وجود الله را ثابت کن سپس بپرس آیا کسی دیگر غیر از الله هست که اگر فلان بشود... اگر زور شمشیر و قتل و کشتار نبود، مگر با این مفهوم های مسست و بی مایه می‌شود مردم را به یکتاپرستی و قبول سلطنت حضرت محمد ترغیب و وادار کرد؟!!

بیژن گلباد

خدا پرستان پاسخ بدهید

● در جهان میلیون‌ها مسجد، کلیسا، کنیسا، خانقاه بنیادهای مذهبی وجود دارد که همه‌ی آنها را خانه خدا می‌نامند، این خانه‌های خدا اکثراً خالی هستند؛ فقط هفته‌ای یک روز به اشغال مردم مذهبی در می‌آیند. و در همین جهان میلیون‌ها انسان بی‌خانمان هستند که شب‌های سرد و گرم را در کنار خیابان‌ها می‌خوابند. چرا خانه‌های خالی خدا را در اختیار این بندگان خدا قرار نمیدهند که کسی در کنار خیابان ن خوابد، چرا خود خدا این ستمکاری را می‌بیند و کاری نمی‌کند؟

● چرا آخوندها بیمار که می‌شوند بجای رفتن پیش امام رضا و بقیه آن پوسیده‌ها می‌روند به دیدار دکتر، آن هم نه از نوع ایرانی و مسلمانش بلکه به دیدار دکترهای کافر که بسیاری از آنها اسرائیلی هم هستند، آخوندها حتماً در دل خود می‌گویند اگر امام رضا نیرویی بالاتر از سایر مردم داشت با خوردن میوه سم دار خود را به کشتن میداد.

● چرا سود چیزی را که آخوندها می‌فروشند بیشتر از هر کالای دیگری در جهان است، برای فروش کالای دین، حتی دست آخوندها به کار نمی‌رود، به دست آنها نگاه کنید مانند پنبه نرم و سفید است. کالای آنها سرمایه نمی‌خواهد، مفت می‌گویند و مفت می‌خورند و مفت می‌فروشند.

● اگر خدا یکی است چرا آخوندهای مسلمانش می‌توانند ۴ تا زن عقدی و بی‌اندازه زن صیغه‌ای بگیرند ولی آخوندهای کاتولیک اش نمی‌توانند حتی یک زن بگیرند و غریزه‌های جنسی شان را پنهانی به سر بچه‌ها در پستوی کلیساها خالی می‌کنند.

● بنظر شما تا به امروز خدا بیشتر به انسان‌ها خدمت کرده است یا پزشکانی که شب و روز به مداوای دردهای انسان‌ها می‌پردازند، آیا باید به خدا تعظیم و تکریم کرد که می‌گویند دردها را میدهد یا به پزشکانی که دردها را شفا میدهند.

● مذهبی‌ها بگویند بچه‌ای که از یک انسان ایدزدار به دنیا می‌آید چه گناهی کرده که با داشتن ایدز به دنیا بیاید، آیا این بچه را با این عیب بزرگ خدا خلق کرده است یا پدر و مادرش؟

● مسلمانها باور دارند امام زمان بیاید با کشتن کفار که همه‌ی مردم غیر مسلمان جهان را تا آن حد که خون در روی زمین تا زانوی اسب جناب امام زمان بالا بیاید پرسش من این است که چرا ایرانیان برای چنین قاتل بزرگی هر ساله جشن تولد می‌گیرند و چراغانی می‌کنند و شیرینی پخش می‌کنند.

● شوهر خانمی که سه بچه دارد، تصادف کرده و یک هفته است در حالت کوما به سر می‌برد هم در قرآن آمده و هم مذهبی‌ها باور دارند که هرکاری با حکمتی از خواست خدا همراه است لطفاً مذهبی‌ها و مسلمان‌ها که به قرآن باور دارند بگویند حکمت خدا در کجای این حادثه قرار دارد؟

● روزی سدها هزار انسان در کشورهای غربی با ورزش‌ها و روش‌های گوناگون سعی در لاغر شدن و از دست دادن چربی‌های بدن خود

می‌کنند که اضافی خورده‌اند و ده‌ها برابر بیشتر از اینها در جهان به دنبال یک وعده غذا در روز هستند که از گرسنگی نمیرند، آیا خداوند قادر به پیدا کردن فرمولی نیست که این چربی‌های اضافی را به آن گرسنه‌ها برسانند؟

علم و دانش تا گویند آخرین میخ به

تابوت مذهب فقط یک زن فاصله دارد

یکشنبه ۲۲ فوریه ۲۰۰۹

نویسنده: Colin Blakemore

تهیه و ترجمه: محمد خوارزمی

در سالهای ۱۹۶۰ که دانشجوی رشته پزشکی در دانشگاه کمبریج بودم، برای رفتن به جلسات سخنرانی از کنار آزمایشگاه باعظمت Cavenish باید گذر می‌کردم، آزمایشگاهی که دو دانشمند بزرگ Crick و Watson در مورد DNA کشفیاتی کردند که به اندازه تجزیه اتم Rutherford معروفیت پیدا کرد. روزی با خطی نه چندان خوب که نمونه‌ای از شعار نویسی بر روی دیوار کمبریج بود روی دیوار این آزمایشگاه چنین نوشته بودند Crick for God کریک جای خدا را گرفت!

جای شگفتی نبود که این پیشرفت علمی تاریخی دکان مذهب فروشان را به خطر انداخت. کشف این دو دانشمند، برداشت ما را از خود حیات دگرگون کرد. از افسون جادویی در لباس روحانی به مرحله‌ای از واکنش شیمیائی اجسام. یک پیروزی برای علم بود در عرصه شطرنج مذهب و دانش.

بطور قطع و یقین، تئوری تکامل چارلز داروین یک حرکت حیاتی در عرصه شطرنج بود اگرچه به مات شدن مذهب نیانجامید. ولی به گفته ریچارد داوکینز «داروین فلسفه وجود خدا را باطل نمود»

البته قصد داروین عرضه این تئوری نبود. او در سال ۱۸۲۷ به دانشگاه کمبریج رفت تا تحصیلاتی برای کلیساکسب کند. ولی در سال ۱۸۳۸ با نبوغ فکری خود به فلسفه انتخاب طبیعی «بقاع متناسب ترین» انواع جدیدی از موجودات را بوجود می‌آورد دست یافت. او به مدت بیست سال قبل از اینکه فرضیه‌اش را در مورد پیدایش موجودات منتشر کند دشواریهای بسیار شد و تازه پس از این مدت ۲ سال هم طول کشید تا به ابناء بشر بگوید که انسان باید از هر برداشت کلی در مورد پیدایش، خود را در عرصه گیتی جزء سایر موجودات به حساب آورد. در جملات پایانی کتاب فوق‌العاده‌اش داروین نتوانست کنایه‌ای به عقاید مذهبی در باره پیدایش بشر نزند. او می‌گوید «انسان با تمام خصوصیات دانش... با شعور خداگونه‌اش که به عمق کهکشان‌ها و منظومه شمسی نفوذ کرده است، با تمامی قدرت فوق‌العاده‌اش هنوز هم از خاستگاه ناچیزی سرچشمه گرفته است» «نه از عرش اعلا»

من اگر خدا بودم

نوشته‌ای از درون ایران

من اگر خدا بودم وقتی شیطان در برابر انسان سجده نکرد خشتکش رو در می آوردم و از بارگامم بیرونش می کردم! چه معنی داره شیطان به حرف خدا گوش نکنه! وقتی می خواستم پیغمبر برای خلق تعیین کنم از ۱۲۴۰۰۰ پیغمبر ۶۲۰۰۰ نفرش رو از زنان منسوب می کردم تا عدالت رعایت بشه!

کمی سلیقه به خرج میدادم و بجای اینکه خونه خودم رو در صحرای خشک و بی آب و علف عربستان بنا کنم در سواحل جزایر هاوایی به خونه شیک و مدرن بنا می کردم با سوویت های مجهز و مجانی برای زواری که برای زیارت میومدن! هیچ خونه خودم رو در انحصار مسلمان ها قرار نمی دادم و همه حق داشتن بیان خونه ام... حتی بی خداها! قدمشون سرچشم! زوار بجای اینکه صحرای عرفه بدو بدو کنن کنار ساحل بدو بدو کنن حالشو بیرن و بجای لباس احرام هم مایوی دو تکه بپوشن! به مشت از این حوری ها و قلمان هارو هم مأمور می کردم به حجاج سرویس بدن و کاری کنن تا زیارت بهشون بهتر بچسبه!

اصلاً نمیدانستم آدما صبح و ظهر و شب می نماز بخونن و سجده کنن و حرفای تکراری بززن! من کمبود ندارم که می بخوام طفلکی ها رو اذیت کنم! همه مسجد ها رو هم جمع می کردم به جاش کافی شاپ یا کتابخونه و سینما درست می کردم! به چندتاش رو هم قهوه خونه سستی درست می کردم که محسن نامجو توش سه تار بزنه بخونه! هرکسی هم که من رو صدا میزد و می گفت ای خدا، زود بهش می گفتم جانم، قربونت برم... عزیز دلم... فدات بشم نه اینکه محل سگ هم ندارم! بنده آفریدم که سرویس بدم دیگه... گوسفند که نیستن ول کنم تو بیابون! قشری بنام روحانیت رو اصلاً خلق نمی کردم! به بنده هام همه به جو عقل میدادم تا بتونن بد و از خوب تشخیص بدن و نیازی به فتوا و این... نباشه! عزرائیل رو هم می فرستادم اونجا که عرب نی انداخت بره غاز بچروونه! به جای عزرائیل به حوری خوش هیکل سفید و بلوری می فرستادم تا جون مردها رو بگیره و یک جوان رعناي خوش هیکل رو هم می فرستادم تا جون خانم هارو بگیره! جون بچه ها رو هم اصلاً نمی گرفتم! اصلاً اجازه نمیدادم انسان ناقص و معلول به دنیا بیاد... ریشه جنگ رو هم خشک می کردم بجاش عشق و عطوفت و مهربونی میکاشتم، سعی می کردم حضورم اینقده در زندگی مردم ملموس باشه که دیگه هیچ کسی نگه خدای چی، کشک چی... خدا کیلو چند... کدوم خدا؟

آخ که اگر خدا بودم یک بهشت توی یکی از سیاره ها خلق می کردم آخرین مدل! نه اینجوری که توی خوب هاش شیر و عسل بیاد! شیر و عسل که توی خوب باشه به درد همون اعراب هزار و چهارصد سال پیش می خوره، اونایی که بنده‌ی صالح بودن می فرستادم توی این بهشت و اونایی هم که خطاکار بودن و بنده های درستی نبودن بجای جهنم می فرستادم توی ایران زندگی کنن تا قدر عافیت رو بدونن. از خدا بخاطر این همه اختلاف سلیقه عذر خواهی می کنم.

تاریخ ایران

مهندس زرین

در تقویم امسال شرکت کتاب که در آمریکا پخش می شود و مورد کپی بسیاری دیگر از تقویم سازان می گردد آمده است «تقویم هجری خورشیدی؛ تقویم رسمی ایران و برپایه تقویم جلالی و از ابداعات حکیم عمر خیام است. مبدأ تاریخ آن هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه است...»

در اصل منظور از تاریخ هجرت همان، فرار شبانه‌ی محمد از مکه به مدینه است که از ترس دشمن صورت گرفته، و برای گمراه کردن دشمن علی را آن شب در رختخواب محمد می خوابانند که کسی متوجه نشود محمد در رختخواب خود نیست.

باید گفت و پذیرفت تاریخ رسمی و ملی هر کشور از زمان پیدایش آن کشور و یا از لحظه‌ی تأسیس نخستین حکومت مردمی آن می باشد. تاریخ رسمی و ملی ایران از آغاز بنیادگذاری کشور عیلام شروع می شود که تاریخ دقیق آن مشخص نیست ولی تاریخ بنای پایتخت عیلام که از مهم ترین شهرهای آن زمان بوده به نام شوش و هنوز هم به همان نام وجود دارد دقیقاً ۶۵۳۴ سال پیش بوده است.

تاریخ دیگری که می تواند مورد پذیرش ایرانیان قرار گیرد، روزگار تأسیس نخستین حکومت و یا سلسله پادشاهی است که در ایران از سوی قوم ماد صورت گرفت که آن رخداد در سال ۷۰۵ پیش از زایش مسیح بوده است (این تاریخ را دکتر ناصر انقطاع بین ۷۰۱ تا ۷۰۹ پیش از زایش مسیح می نویسد) که اینک در سال (۷۰۹ + ۲۰۰۹) ۲۸۱۸ آن قرار داریم.

تاریخ هجری که در اصل تاریخ عمری نام دارد چه قمری و چه شمسی آن بدست عمر پسر خطاب بنا نهاده شده است که به هیچ روی تاریخ رسمی کشور کهنسال ایران نیست، حتی اگر هر دولتی آن را تاریخ رسمی خود بنامد. اگر بخاطر ها باشد، شاه می خواست این تاریخ بیگانه با ایران را بردارد و بجایش تاریخ ایرانی بگذارد که مسلمان های نادان اعتراض کردند و نگذاشتند این کار صورت بگیرد. و اینک مانند بسیاری از تغییرهای منطقی و فکری که در بین ایرانیان بوجود آمده و حتی کل دین اسلام را زیر پرسش های خود برده اند. می توان به راحتی از زیر ننگ این تاریخ بیرون آمد و دستکم در بیرون از کشور آن را تاریخ رسمی ایران نخواند. به قول هادی خرسندی در شعری که در همین «یلوپیچ شرکت کتاب» آمده، بچه ها این کار امروز شماست.

مطالب نامه های وارده در ماه گذشته بیشتر تکراری بود لذا یک صفحه را برای نامه های تکراری از دست ندادیم، بجایش مطلب سودمندی گذاردیم **«باد آوری به دوستانی که پرداخت بهای کتاب «خردنامه» دریافتی را فراموش کرده اند. برای پرداخت هیچگاه دیر نیست!!»**

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد...

عارفان بی معرفت!

از: دکتر مهر آسا

من با مبحث فلسفه دینی و مقوله‌ای به نام فلسفه ماوراءالطبیعه مخالفم؛ و بدون ذره‌ای تردید معتقدم که چیزی به نام فلسفه‌ی دین و مردمانی به نام فیلسوف دینی وجود ندارند و تمام کسانی که می‌خواهند برای دین فلسفه بیافند، خیالبافان گمراهند. همچنان که روشنفکر دینی هم وجود ندارد و جمع اضداد است.

دین بنیاد علمی ندارد و در مجموع مشت‌ی اوهام و ابهام و ابهام است که منبعش تصورات غلط و پندارگرایی است. آدمی نمی‌تواند هم خردگرا باشد و هم خرافاتی. اعتقاد به موهومات و دنیای پس از مرگ و خرافات بی پایه، با دانشوری و دانشمندی و اندیشمندی در تضاد است. کسی که به معاد جسمانی (یا روحانی) انسان و وجود بهشت و جهنم معتقد است، ده میلیون بیت شعر هم گفته باشد، در زمره‌ی ارباب معرفت و فیلسوف طبقه بندی نمی‌شود. کسی که به جای اندیشه، به تخیل رو می‌آورد و به جای دانش‌ها و واقعیات، موهومات را مبنای اندیشه قرار می‌دهد، نه فیلسوف می‌تواند باشد و نه روشنفکر

جلال‌الدین محمد بلخی معروف به ملای روم، از جمله کسانی است که به کرات در شعرهایش از معاد و آتش جهنم و خرافات؛ و فرق میان مسلمان و کافر؛ و معجزات سماوی و حتا فتوا به کشتن غیر مسلمان سخن گفته است که کاملاً با عقلانیت که پیشه‌ی فیلسوف و ریشه‌ی فلسفه است، مخالف و متضاد است. در ضمن، این سخن نیز نادرست است که آن زمان را نمی‌توان با عصر جدید مقایسه کرد. زیرا قرن‌ها پیش از مولانا، بوعلی سینا و عمر خیام و زکریای رازی و دیگران... ذهنی روشن داشته و بسیاری از حقایق را برملا کرده‌اند.

فیلسوف در پی کشف رازهای گیتی و یافتن حقایق است. چنین کاوشگرانی که در دامنه‌ی سرسبز و پُر طراوت کوهستان‌های معرفت، با تیشه‌ی خرد و کلنگ اندیشه، به کاویدن و جستجوی زمین و زمینه‌های دانش‌ها مشغول‌اند تا از دل خاک این کوهسار ذره ذره گوهر حقایق را بیرون آورده و در معرض دید آدمیان قرار دهند، با غرق شدگان در صحیفه‌های کتاب‌های تورات و انجیل و قرآن کاملاً متفاوتند. بنابراین، باورمندان به مقولات لاهوت و موهومات مابعدالطبیعه و خرافات شریعت، با هر میزان بار کتابی که بردوش داشته باشند، در این طبقه بندی جایی ندارند و جای نمی‌گیرند.

من با مطالعه در دیوان مولانا، نه تنها چنین خصائل و فضائلی را مطلقاً در او نمی‌بینم، بلکه در اکثر موارد او را فردی خرافی و شقی‌القلب و کافر ستیز (دشمن غیر مسلمان) می‌شناسم. او با تمام تلاشی که در راه معرفت‌شناسی به کار برده و با تمام «های و هوئی» که خواسته در راه عرفان سر دهد، پشمینه پوشی متصوف بیش نیست. این موضوع را در

اشارات او به مسائل فقهی و در اتفاقات و خوارقی که به سران و نامداران اسلام و دیگر دین‌های سامی نسبت می‌دهد به روشنی می‌توان دید. به عنوان مثال دوازده صفحه‌ی آخر دفتر اول مثنوی را اختصاص داده است به داستانی خنک و کاملاً دروغ در توصیف یکی از کارهایی که به علی ابن ابوطالب نسبت داده است. در مورد اینکه علی در جنگ و به هنگام تفوق بر دشمن، چون دشمن بر صورتش تف انداخت از کشتن منصرف شد... و آن دروغ‌های مولانائی... آن هم با نظمی سست. این است که من حق را به زنده یاد عبدالرحمان فرامرزی می‌دهم که اصلاً مثنوی را به عنوان شعر قبول نداشت...

ممکن است بگوئید داستان لازم نیست واقعیت داشته باشد و داستان است و جنبه‌ی سمبلیک دارد؛ که سخنی است درست. اما زمانی درست است که قهرمان داستان ناشناس باشد و جنبه‌ی غلوآمیز در خوارق و معجزات نداشته‌ی سردمداران دین‌ها را نداشته باشد. همچنین داستان برای سنگ و چوب تراشیدن و از آن برای انسان نتیجه گرفتن و عقل آدمی را به آن هشدار دادن، امروز ناپسند و نامعمول می‌نماید.

شما در تمام داستان‌های گلستان و بوستان سعدی یک موضوع محیرالعقول و دور از ذهن نمی‌بینید. تمام داستان‌های سعدی همه حسب و حال مردمان است؛ و ضمن بیان جامعه‌شناسی زمان و مکان، امکان وقوع نیز داشته است؛ و تمام پرسوناژهایش را آدمی می‌سازد. چنین است که سعدی افصح‌المتکلمین لقب می‌گیرد. اما اینکه در جنگلی حیوانات تصمیم بگیرند و برای شیر جنگل هر روز غذائی تهیه کنند تا به آنها حمله نکند و آنگاه خرگوشی با خدعه و نیرنگ شیر را بر سر چاهی ببرد و شیر را فریب دهد تا خود را درون چاه اندازد که خواننده‌اید، مفهومی به غایت کودکانه دارد و سراینده هر نتیجه‌ای از آن گرفته باشد در بی مایه بودن داستان تأثیری ندارد.

من نمیدانم کی و چه کسی محمد جلال‌الدین بلخی شاعر متصوف را فیلسوف توصیف کرده و به نظریه‌های او عنوان فلسفه داده است. زیرا ملای روم علاوه برآنکه فیلسوف نیست و نبوده است، با فلسفه و استدلال‌های فلسفی نیز به کلی مخالف است و همه چیز جهان را در مشیت الهی میداند.

این مفهوم را شما با خواندن اشعار و نظم‌های او به خوبی و آسانی می‌توانید دریابید.

در دفتر اول مثنوی، در داستانی زیر عنوان «مُرتد شدن کاتب وحی...» آورده است:

آری به نزد این ملای رومی، گشتن کفار یعنی مردمان غیر مسلمان، مانند حیوانات وحشی - در مقابل تیر و نیزه - روا و مباح است و حتا گشتن زن و فرزندانشان نیز کاری است درست و مباح! آیا دارنده‌ی چنین اندیشه‌ای را می‌توان فیلسوف و یا حتا انسانگرا دانست؟ آیا این طرز اندیشه نشان خوی حیوانی‌ی صاحبش نیست؟

متأسفانه ما تمام کتاب مثنوی را نمی‌خوانیم تا به کل مطالبش آگاه شویم. قسمت‌های زیبایی را که دیگران تعریف کرده‌اند مطالعه کرده و حظ می‌کنیم. حال آنکه این کتاب را نیز مانند قرآن باید به تمام و کمال خواند تا از کنه ذات مولانا که دختر یازده ساله‌اش را به نکاح شمس تبریزی شصت ساله در می‌آورد، پی برد!

دیندارانی هم که کتاب را به‌طور کامل خوانده‌اند، چون گرفتار تعصب دین بوده‌اند، فتوای گشتن کفار برایشان زشت نیست؛ و قطعاً برای مولانا زهازه و آفرین هم می‌گویند.

یاری‌های رسیده

سپاس از دوستان، همراهان و خوانندگان گرامی بیداری که با پرداخت‌های کم و بیش خود که از ده دلار تا یکصد دلار بوده به اضافه یک نفر دوست دلار - یک نفر سیصد دلار - یک نفر دویار دوست و پنجاه دلار - یک نفر دویار ششصد دلار - یکی از همکاران آقای «ب» هزینه مراسم ختم درگذشت مادر زنده‌یادش پانصد دلار - دوستان دکتر مهرآسا ششصد و هفتاد دلار - یک نفر یکهزار دلار فرصت انتشار شماره‌های چهل و چهل و یک و چهل و دوی بیداری را به وجود آوردند، مبلغ کمی هم کمبود داشتیم که با فروش چند جلد خردنامه تأمین گردید. با کم کردن هزینه‌ها و تیراژ اینکه هر شماره حدود دو هزار دلار هزینه دارد امیدواریم مهر ایران‌دوستان تداوم داشته تا ما بتوانیم به این خدمت ادامه داده و داد دل میلیون‌ها ایرانی را در یکهزار و چهارصد سال گذشته از زورگویان مسلمان بستانیم و سخنان دل‌شمارا با صدای بلند بزبان آوریم و فرزندانمان را در آینده از دست این ستم تاریخی در امان نگه داریم.

شماره ۱ تا ۲۰ و ۲۱ تا ۴۰ بیداری‌ها را در دو جلد کتاب کرده‌ایم. این دو کتاب آموزنده را هر ایرانی باید در خانه خود داشته باشد و سپس به دست فرزندان خود بسپارد که آنها هم به فرزندان خود بدهند.
برای تهیه آنها به شماره ۰۰۱۳ - ۳۲۰ (۸۵۸) تلفن کنید.

در وست وود لس آنجلس، اگر بیداری‌گیرتان نیامد، سری به کلبه کتاب ۱۵۱۸ وست وود بزنید.
کلبه کتاب برای تهیه هرگونه کتاب فارسی
تلفن ۶۱۵۱-۴۴۶ (۳۱۰)

سر از آن رومی نهم من بر زمین تا گواه من بود در روز دین که نشان مهمل‌گوئی و خرافاتی بودن گوینده‌ی سخن است. مولانا چون به معاد و روز حشر و سؤال و جواب قیامت ایمان کامل دارد، زمین سجده‌گاه در نماز را شاهده‌ی برای گواهی دادن به نفع خود در روز قیامت معرفی می‌کند؛ و معتقد است زمین سجده‌گاه در روز قیامت شهادت می‌دهد برنماز گذاردن مؤمنان. باید قبول کرد کسی که چنین بی‌ربط سخن می‌گوید، فیلسوف نیست. فزون برآن دقت کنید در ادامه‌ی مطلب و سه بیت پایین‌تر بیت بالا که گفته است:

فلسفی مُنکر شود در فکر و ظن

گو برو سر را براین دیوار زن

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

فلسفی کو منکر حنانه است

از حواس اولیا بیگانه است

و....

هرکه را دردل شک و پیچانی است

در جهان، او فلسفی پنهانی است

می‌نماید اعتقاد و گاه‌گاه

آن رگ فلسف کند رویش سیاه

دقت کنید در این طرز اندیشه! منظور مولانا در این سخن از «آب و خاک و گل» یا انسان است که به عقیده‌ی مولانا و همفکرانش از گل ساخته شده است، یا معتقد است که جمادات هم نطق دارند و سخن می‌گویند و ناله سر میدهند که دیدگاهی به شدت خرافاتی است. اما مهمتر از آن، به فرموده‌ی او، تنها کسانی از این سخن‌ها و ناله‌ها آگاهند که اولیا باشند. البته که سخنی به غایت مهمل است. همچنین این کمال مخالفت با فلسفه و فیلسوف است که گفته است «آن رگ فلسف کند رویش سیاه» و من در شگفتم که چگونه مولانا را فیلسوف لقب داده‌اند و درهم‌گوئی‌هایش را فلسفه انگاشته‌اند.

ممکن است بگویند این داستان‌ها و مطالب را مولانا از آن روی گفته است تا از آنها نتیجه‌گیری کند. اما من با داستان مخالفتی ندارم. ایراد من اینست که نتیجه‌گیری از داستان همه غلط و مطابق است با افکاری متحجر. اگر با داستانهای ناباورانه‌اش هم کاری نداشته باشیم، نمی‌توانیم با نتایجی که می‌گیرد - و علیرغم مخالفتش با شک و تردید فلسفی - می‌خواهد فلسفه بافی کند. مخالف نباشیم!

در همین داستان، با صفرا و کبراهائی که می‌چیند، نتیجه می‌گیرد که حیوان وحشی را باید کُشت و حتا خر نیز با وجود آنکه مورد استفاده است، اگر وحشی شود! خونس مباح است که البته سخنی مقبول است... اما مسخره اینجاست که نتیجه را به انسان می‌کشاند و... بالاخره به اینجا میرسد که:

لاجرم کفار را، شد خون مباح همچو وحشی پیش‌نشاب ورماح
جفت و فرزندان‌شان جمله سبیل زانکه بی‌عقلند و مردود و ذلیل

The Infant Bride!

When Ayesheh was only six years old, Mohammed called her as his fiancée! And when she was only nine years old, Mohammed married her!!

Mohammed has been 40-50 years old at that time according to different narrations.

This disaster could have been certainly considered as child abuse and Mohammed, as an insane lecher could have imprisoned for the rest of his life as a child abuser.

Sweden-Hanif, Moalem

اگر برفرض محال، خود خدا بیاید و بگوید من خدا هستم، باید برادعای او شک کرد. ولی اگر روزی دانش ثابت کرد که خدا هست براین ادعا هیچ شکی نمی توان کرد؟

تلفن و فکس بیداری 320-0013 (858)

شماره حساب بانکی در بانک واشنگتن میوچوال شعبه شهر U.T.C سن دیآگو 309194-5003 می باشد
www.bidari.org

بیداری

نشریه کانون فرهنگی خرافه زدائی

آقای اوپاما - در افغانستان چه خبر است

ما که باور نداریم آمریکایی ها کوچکترین اهمیتی به رسانه های ایرانی در آمریکا بدهند و حتی یک سطر از نوشته ها و گفته های دایی جان ناپلئون های ایرانی را به انگلیسی ترجمه کنند. ولی اگر بشود این پرسش و انتقاد را به گوش رهبر آمریکا رساند بد نیست.

«آقای اوپاما واژه «تغییر» شما را در باره ایران هنوز بطور مشخص نمیدانیم، ولی این «تغییر» در مورد افغانستان، آیا بدتر شدن وضع زنان افغانستان بود؟ حمید کرزای که حمالی هم برایش زیادی است در زیر پوشش دوستی با آمریکا و حتماً حمایت رئیس جمهور دموکرات آمریکا زیر سندی را امضاء کرد که وضع زن های زیر فشار افغانی را بدتر از پیش کرد و به نامردهای افغان اجازه داد که بتوانند به زور و به میل یکطرفه بتوانند امیال جنسی خود را بر سر زن خالی کنند و زن بدون اجازه شوهر تا بقالی سرگذر هم نتواند برود. آقای اوپاما «تغییر» های شما از این دست است؟»

ما مدّعی هستیم - این چه مراسم بزرگداشتی بود که برای رضا فاضلی مبارز جان برکف برگزار گردید؟ آیا وصیت خودش بود که مخالفین باورهای او، در این مراسم سخنرانی کنند و تلاش های او را نفی کنند؟ نقش «هوشنگ» فرد نزدیک به جمهوری اسلامی، در شکل دادن به این جلسه و انتخاب سخنرانهای عوضی در این مراسم تا چه حد بوده است؟ و چه کسی اجازه نداد تا ایرانی ها از این مراسم فیلم بگیرند؟

U.S.A

San Diego CA 92192

P.O. BOX 22777

BIDARI

بیداری

Presorted standard
US Postage
Paid
San Diego, CA
Permit # 2686